

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیمما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بسم الله الرحمن الرحیم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

برادر بزرگوار می فرمودند برای بیماری که حالش وخیم هست. آقایان یک سوره مبارکه حمد به قصد شفاء عنایت فرمایند مع الصلوات.

پریروز هم یکی از دوستان که داشتم وارد جلسه می شدم فرمودند که برای بیماری سوره حمد خوانده بشود من هم بنا داشتم بعد از این که صلوات بر صدیقه طاهره سلام الله علیها را عرض می کنم، عرض کنم ولی دیگر فراموشم شد. ظهر در مؤسسه در نماز یادم آمد آن جا عرض کردم که آقایان سوره حمدی را به قصد شفاء بخوانند. خلاصه آن برادر یک وقت تلقی بر جسارت نکرده باشد. من اصلاً به طور کلی فراموشم شد. حالا آن آقای هم که فرمودند، عرض کردم به شرطی که یادم نرود.

نتیجه مقام اول: بحث از بواطن محضه (2:44)

خب بحث در این بود که آیا نجاسات باطنیه نجس هستند یا نجس نیستند؟ گفتیم بحث در دو مقام است. یکی در بواطن محضه و یکی در بواطن غیرمحضه.

اما بواطن محضه ادله اش پایان یافت و نتیجه این شد که این نجاسات در بواطن محضه دلیلی بر نجس بودن شان نداریم. بنابراین مقتضای استصحاب و یا قاعده طهارت، طهارت ظاهریه آنها است.

علاوه بر این آن مطلب را هم که غفلت کردیم به آن استدلال کنیم ولو به عنوان استشهاد از آن بهره گرفتیم، مطلبی بود که از کلام محقق حلی استفاده می شد که طبق برداشت محقق حکیم قدس سره کأن استفاده می شود از عبارت محقق صاحب شرایع در معتبر که این، متسالم علیه بین اصحاب است که می شود این یک اجماع منقول، یک تسالم منقول. اگر کسی هم اجماع منقول و تسالم منقول را حجت بداند، خود آن هم دلیل می شود بر طهارت و عدم نجاست آن امور باطنیه. و اگر هم حجت ندانیم خب مؤید خوبی است برای این قول و این که انسان وحشت دیگر نداشته باشد. وقتی شخص بزرگی مثل ایشان می گوید تسالم اصحاب هست وحشت دیگر از بین می رود به این که انسان بگوید نکند یک

قول شاذی باشد، یک حرف شاذی باشد. این وحشت از بین می‌رود.

سؤال: این ناظر به وذی و مذی و این‌ها نیست چون آن جا نقل قولی که شده...

جواب: نه آن علت را دارد می‌زند. آن گفته بود وذی و مذی این‌ها نجس هستند چون از آن جا بیرون می‌آیند. پس یعنی آن جا نجس است و منجّس است. ایشان می‌گویند لیس بشیء برای این که آن چیزها تا ظاهر نشوند حکمی ندارند.

مقام دوم: بحث از بواطن غیر محضه (4:59)

و أما المقام الثانی که بواطن غیرمحضه باشد.

اقوال:

در بواطن غیرمحضه همان اقوال هست یعنی یک قول این است که آن‌ها در بواطن غیرمحضه نجس است و یک قول این است که نجس نیست. اما دیگر حالا تفصیل بین دهان و گوش و مثلاً بینی و ناف و جاهای دیگر، محتمل هست ولی ما قائلیم به این تفصیلات دیگر ندیدیم که صریحاً بدانیم این تفصیلات را داده بلکه إما گفتند نجس است و إما گفتند پاک است.

دلیل قائلین به نجاست: (5:43)

قائلین به نجاست استدلال‌شان به ادله‌ای است که می‌گویند ما لاقی الدم یتنجس. و قهراً تعدی می‌کنند به نجاسات دیگر. خب فرقی بین دم و بول و عذره و فلان نیست. محقق خوبی در جلد دوم این جور استدلال فرموده:

«و أما القسم الثانی

که همین بواطن غیرمحضه باشد،

فهو علی عکس القسم الاول

که آن جا گفتیم نجس نمی‌شود.

و الملاقی فیہ محکومٌ بالنجاسة لأنّ ما دلّ علی نجاسة ملاقی الدم مثلاً یشمله لا محالة فیصح أن یقال إن إصبغه لاقی الدم فی فمه أو الطعام لاقی الدم فی حلقه.»^[1]

این عبارات صادق است که در روایات مثلاً هست. بنابراین دلالت می‌کند که آن ملاقی نجس است. وقتی ملاقی نجس بود پس باید ملاقا هم نجس باشد که آن، خون است. و الا ملاقی نجس باشد اما ملاقا نجس نباشد معنا ندارد. پس دلالت می‌کند بر این که آن دم داخل دهان نجس است. دم داخل گوش نجس است.

اشکالات این استدلال: (7:20)

این استدلال از سه جهت محل اشکال است.

اشکال اول: اشکال نقضی

اولاً اشکال نقضی به ایشان وارد است که خب اگر این طوری هست، شما در باطن محضه هم باید بفرمایید، چون «ما لاقی الدم یتنجس» شامل سوزن هم که تزریق می‌شود و با دم در داخل ملاقات می‌کند می‌شود، خب چرا آن جا نفرمودید، فرمودید باطن محضه پاک است و ادله شاملش نمی‌شود، اگر ادله را این جوری معنا می‌کنید و می‌فرمایید «ما لاقی الدم» این جا را شامل می‌شود، خب آن جا را هم شامل می‌شود، روایت، دم را که می‌گیرد و اگر بین دم و بول و عذره و این‌ها هم فصلی نیست پس دلالت می‌کند بر این که آن چه که در باطن هست نجس است.

اشکال دوم: (8:23)

و اما اشکال حلی همان است که قبلاً از مرحوم استاد نقل کردیم و از مرحوم شهید صدر نقل کردیم و آن این است که آن روایتی که در آن دم واقع شده جز روایت صحیح زراره که در باب استصحاب است نیست، و در این روایت فرض این است که آن ثوب در عالم خارج دموی است، اثر دم روی آن هست، آن جا را حضرت علیه السلام فرموده بشور، اما آن جایی که فقط ملاقات با ما فی الباطن کرده باشد ولو باطن غیرمحضه و بیرون که می‌آوریم دیگر دم همراهش نباشد هیچ روایتی نداریم، و این عنوان «ما لاقی الدم» هم در روایتی وجود ندارد که آقای خویی فرمودند، «ما لاقی الدم» در روایات نیست، هر جا هست همین است، یک جا که راجع به دم است، آن دمهایی است که اثرش باقی مانده و الان متلون است، این اشکال مرحوم استاد بود.

اشکال سوم: (9:34)

اشکال مرحوم شهید صدر هم قدس سره این بود که اصلاً این روایات در مقام بیان کیفیت سرایت نیست بلکه در مقام بیان حکم طولی است، یعنی می‌خواهد بگوید آقا لباس من متنجس شده به دم، حالا چه جور متنجس می‌شود، آن را کار ندارد، آن مفروع عنه است، یادم رفته و نماز خواندم، حالا حکم نماز چیست، پس بنابراین در مقام بیان این که کجا ملاقات منجّس است، چه شرایطی باید داشته باشد، چه چیزهایی نجس است، چه چیزهایی منجّس است، در مقام بیان این‌ها نیست.

بنابراین نتیجه این می‌شود که ما برای تنجس دم داخل در دهان و گوش و این‌ها هم دلیل واضحی نداریم جز این که الغاء خصوصیت بکنیم و بگوییم در نظر عرف فرقی بین دم خارجی که روایات دلالت دارد و این دم نیست، دم، دم است دیگر، این هم به آن اشکالاتی که قبلاً گفتیم مندرج می‌شود که این الغاء خصوصیت را ما نمی‌توانیم بکنیم بعد از آن که هیچ نصی که صریحاً این را گفته باشد نداریم، و با توجه به احکامی که از شارع سراغ

داریم که بین ظاهر و باطن فی الجمله ما دیدیم فرق گذاشته و به خصوص بعد از آن کلامی که از محقق حلی داریم. اگر آن ما طَهَّرَ ش را، طَهَّرَ عن البدن بگیریم، نه ما طَهَّرَ یعنی دیده بشود. اگر ما طَهَّرَ یعنی بیرون بیاید از بدن معنا بکنیم، خب شامل آن ادعای تسالم می‌شود که همه می‌گویند آن خون داخلی هم نجس نیست ولو داخل دهان باشد، داخل بینی باشد.

بنابراین جزم به این که خون داخل دهان هم هنوز بیرون نیامده باشد، نجس هست این هم دلیل قاطعی ندارد فلذا مرحوم استاد در تنقیح مبانی العروه فرموده است که لایبعد که بگوییم خون در دهان هم نجس نیست.

سؤال: ما باید بگوییم که نجس هست منجّس نیست.

جواب: خب ثبّت العرش ثم انقش. ما داریم می‌گوییم دلیلی بر نجس بودن نداریم. چه دلیلی، شما دلیل اقامه کن که نجس است.

سؤال: همان الغاء خصوصیت عرفی.

جواب: خب جواب دادیم الغاء خصوصیت عرفی را که.

پس بنابراین ما دلیلی قاطع بر نجاستش نداریم، قهراً نوبت می‌رسد به اصول عملیه، استصحاب به یکی از دو شکلی که گفته شد یا قاعده طهارت جاری می‌شود و می‌گوییم پاک است.

اما البته به قول امام قدس سره در حاشیه عروه بعد از این که فرمودند نجاسات در بواطن محضه را ایشان فرمودند که دلیلی بر نجاستش نیست و نجس نیست اما فرمودند لایترک الاحتیاط. خب مراعات احتیاط خوبه. به خصوص در مثل بواطن غیر محضه چون این جا قوت دارد قول به نجاست و الغاء خصوصیت، مثل بواطن محضه نیست، این جا خالی از قوت عرفاً نیست، عرفاً و به ارتکاز عرفی فرقی بین دمی که بیرون هست و دمی که حالا در دهان است و دیده می‌شود و کالظاهر است نیست منتها با توجه به آن امور ما یک تشکیکی برای ما پیدا شد که شاید ادله شامل نشود و لعل در آن اعصار این چینی بود. بنابراین چون دلیل نجاست که الغاء خصوصیت باشد، خالی از قوت نیست اگرچه به حدی نمی‌رسد که بشود جزماً طبق آن فتوا داد، از این جهت احتیاط در این جا مطلوب است و به شدت و مثلاً همان لایترک امام رضوان الله علیه در این مورد هم به جاست.

سؤال: ...

جواب: نه. چون عرض کردم در دهان هم فرمودند همین که زوال نجاست بشود، مسلّم معامله طهارت می‌شود و مطهّری نمی‌خواهد. در بینی همین که زوال شد و مطهّری نمی‌خواهد. خود این مسأله خلاف ارتکاز است به قول آقایان که یک چیزی نجس باشد، منجّس باشد و همین جوری بدون القاء مطهّر خود به خود پاک بشود. حالا که ما می‌بینیم شارع این حکم راجع به بواطن غیرمحضه دارد. این از یک طرف.

سؤال: ...

جواب: یعنی این سیره قطعی و مسلّمه است. همه را مسلّم گرفتند.

این حرفی که آقایان می‌زنند که این سیره قطعیه مسلّمه وجود دارد. از آن طرف کلام مرحوم محقق حلی وجود دارد که می‌گوید لیس بشیء و تا ظاهر نشود و احتمال می‌دهیم این ظاهر معنایش این باشد. این امور باعث می‌شود که برای ما شک پیدا بشود که لعل در حین صدور این روایت این امور راجع به باطن انسان چه محضه‌اش، چه غیر محضه واضح بوده حکمش چیست، به خصوص که خیلی محل ابتلاء است دم رعاف و خون آمدن لثه و در عین حال شاید واضح بوده حکمش برای همه روشن بوده که وظیفه چیست. بنابراین از این عمومات و اطلاقات اطلاقی نمی‌فهمیدند، عموم نمی‌فهمیدند و به بیانات دیگری که حالا گفتیم و تکرار نکنیم. تازه برای بصاق شارب الخمر را هم داشتیم.

سؤال: نه خون را پاک می‌کند آب دهان. یک روایت هست. ...

جواب: آن بله. آن بصاق دم را پاک می‌کند بله یک روایتی هست که آن لایقی به است. چون آن ماء مضاف است. یعنی آب که نیست مضاف است و آن روایت....

نتیجه مساله سوم: (16:00)

خب این بحث هم تمام شد. پس بنابراین نتیجه این شد که نجاسات چه در بواطن محضه و چه در غیرمحضه به حسب فن و بحث علمی قائل به نجاست نمی‌شود شد. اگر چه خب احتیاط فی محله است.

مساله چهارم: آیا نجاسات داخلیه مثل بول و غائط منجّس هستند؟ (16:20)

یک مسأله چهارمی هم این جا داشتیم که آیا این‌ها منجّس هستند یا نیستند؟ این بحث دیگر چون بحث فرضی می‌شود و این که اگر نجس باشند خب منجّس هستند و الا اگر نجس نباشند معنا ندارد منجّس بودن. بنابراین به حسب بحث علمی باز می‌گوییم که منجّس هم نیستند از باب سالبه به انتفاء موضوع که نجس نیستند.

بنابراین این امور اربعه بحث شد بحمدلله و خب تمام شد و ان شاء الله مفید بوده.

حالا وارد اصل مسأله بشویم.

اصل مسأله: آیا زوال عین نجس یا متنجس از بواطن انسان (محضه و

غیرمحضه) مطہر است؟ (17:42)

اصل مسأله چه بود؟ این بود که آیا زوال از مطہرات است نسبت به بواطن انسان چه باطن محض چه باطن غیر محض؟

خب بعد از آن مباحثی که ما تمهیداً آن را مقدم داشتیم روشن شد که اصلاً باطن لایتنجس. خب ما دلیلی بر تنجس باطن نداریم تا بعد بگوییم بالزوال یتطہر و زوال مطہر اوست. بله حالا اگر کسی قائل به نجاست بشود، ادعا فرمودند علما، سیره قطعیہ بر این است که دیگر احتیاجی به غسل به ماء ندارد و به زوال پاک می‌شود. و این غیر واحدی از فقہاء این ادعا را فرموده‌اند و حالا اگر ما آن سیره را قبول کنیم که فرمودند خیلی خب خودش دلیل است. اگر هم قبول نکنیم به آن بیانات متعدده‌ای که قبلاً داشتیم می‌توانیم اثبات طہارت بکنیم که من فقط اشاره کنم به یکی از آن‌ها و بقیہ‌اش را هم دیگر ارجاع به حرف‌هایی می‌زنیم که بارها تکرار کردیم.

و آن این است که وقتی که زوال عین شد از باطن محضه یا غیرمحضه، قہراً ما شک می‌کنیم که این الان پاک است یا نجس است. در این جا به آن ادله فوقانی که می‌گفت ما لاقی الدم یتنجس، ما لاقی البول یتنجس نمی‌توانیم تمسک بکنیم. چرا؟ چون گفتیم تمام آن ادله فوقانی مقید است به یک مقید لبی و آن این است که ما لم یتطہر. این وقتی می‌گوید نجس است نه این که یعنی نجساً للتالی. نجس هست یعنی ما لم یتطہر. گفتیم چرا؟ چون هم در عرف برای قذارات مطہر وجود دارد، هم در شرع وجود دارد و مردم آشنای به این هستند از اول اسلام. پس شارع وقتی می‌گوید چیزی که با این ملاقات کرد نجس است یعنی تا مطہری به آن وارد نشده. اگر گفت این نجس است با آن نماز نخوان یعنی تا آب نکشیدی، تا تطہیرش نکردی، نه این که للتالی حالا که نجس شد دیگر قابلیت نماز خواندن را ندارد ولو آب بکشی. این‌ها را از آن نمی‌فهمند. یک چنین مقید لبی وجود دارد. بنابراین این جا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیہ خود دلیل می‌شود. چون احتمال می‌دهیم زوال مطہر باشد. این ادعای سیره قطعیہ‌ای که آقایان فرمودند برای ما این احتمال را ایجاد می‌کند حداقل که لعل این زوال مطہر باشد. بنابراین تمسک به آن ادله بر این که الان این نجس است نمی‌توانیم بکنیم. وقتی تمسک به آن ادله بر این که الان نجس است نتوانستیم بکنیم، قہراً یا استصحاب عدم جعل نجاست در این حالت می‌کنیم و یا قاعده طہارت را جاری می‌کنیم. استصحاب بقاء نجاست راه دارد مگر کسی بگوید در شبهات حکمیہ جاری نمی‌شود. اما جریان این استصحاب جواب دادیم گفتیم که استصحاب عدم جعل نجاست حاکم است بر این استصحاب بقاء مجعول. بنابراین می‌دانیم یک وقتی برای این مقطع، برای این فراز، جعل نجاست نشده بود آیا الان شده یا نشده استصحاب می‌کنیم عدم جعل را، آن استصحاب عدم جعل بر استصحاب بقاء مجعول حاکم است و نوبت به استصحاب بقاء مجعول نمی‌رسد بنابراین ...

سؤال: ...

جواب: نه حتی آن‌هایی که جاری می‌دانند.

سؤال: همه استصحاب‌ها این را دارد؟

جواب: بله دیگر فلذا شیخنا الاستاد آقای تبریزی قدس سره به استادشان که تعارض

می‌اندازند اشکال کردند چون دلیل آقای خوبی بر این که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود تعارض استصحاب عدم جعل با بقاء مجعول است. ایشان می‌گویند استصحاب عدم جعل حاکم است پس این تعارض وجود ندارد. آن حاکم است پس همیشه استصحاب عدم جعل است. استصحاب در شبهات حکمیه جاری است ولی همیشه استصحاب عدم جعل جاری باید بکنیم.

خب این استصحاب عدم جعل جاری می‌شود، بنابراین نتیجه این می‌شود که بگوییم پاک است، یعنی بگوییم نجس نیست و نمی‌توانیم بگوییم نجس است. بیانات متعدد دیگری هم قبلاً بود که ان شاء الله به آن‌ها هم مراجعه می‌فرمایید.

سؤال: ...

جواب: حرف قوی‌ای است بله من حالا جوابی برای این حرف ندارم. ظاهراً درسته.

سؤال: ...

جواب: نه من نگفتم جاری نیست. نه اشتباه می‌فرمایید.

خب این بحث اول که آیا ازاله مطهر است یا نه؟ نتیجه این شد که ازاله مطهر نیست چون اصلاً نجاستی نداریم. اگر هم نجاستی وجود داشته باشد بله می‌شود گفت ازاله فائده مطهریت را دارد اگرچه عنوان مطهریت را که شارع ازاله را مطهر قرار داده، نمی‌توانیم اثبات بکنیم. اما به خاطر آن استصحاب عدم جعلی که داریم نتیجه مطهریت را می‌گیریم. نتیجه‌ای که مطهر بودن ازاله می‌خواهد داشته باشد، آن نتیجه را می‌گیریم.

شکوک: (24:18)

بحث اول: اگر شک کردیم یک چیزی باطن است یا ظاهر است

بحث دیگری که در این جا وجود دارد برای صورت شک است که آیا اگر شک کردیم یک چیزی باطن است یا ظاهر است که ما تن در مسأله یک مطرح فرموده. آیا اگر شک کردیم یک چیزی باطن است یا ظاهر است و حالا این چیزی که مشکوک است کونه باطناً او ظاهراً با نجسی ملاقات کرد، با عین نجس یا با متنجس ملاقات کرد. این جا ما باید حکم به طهارت بکنیم یا حکم به نجاست بکنیم؟

مثلاً شب بود، تاریک بود می‌داند یک قطره‌ای پرید، حالا نمی‌داند این قطره خورد به صورتش یا خورد به دهنش یا خورد در چشمش. اگر خورده باشد به صورتش تنجس، اگر خورده باشد به چشمش لایتنجس. حالا این جا بگوید من نجس شدم یا نشدم. حکمش چیست؟

خب تارة هست این که ما شک می‌کنیم شبهه موضوعیه است مثل همین که گفتیم. شبهه موضوعیه است یعنی باطن می‌دانیم چیست، ظاهر را هم می‌دانیم چیست، حدود و

ثغوریش را بلد هستیم و در اثر اشتباه امور خارجیه مثل تاریکی و فلان مردد شدیم که خورد به آن جایی که می‌دانیم ظاهر است، یا خورد به آن جایی که می‌دانیم باطن است. این شبهه موضوعیه است.

تارّه هم شبهه مفهومیّه است یعنی این که نمی‌دانیم به ظاهر خورده یا باطن چون حدود و ثغور ظاهر و باطن برای ما روشن نیست. مثلاً خب ابتدای دهان معلومه ظاهر است. مادون الحلق یک خرده برویم جلو آن هم معلومه باطن است. این مرز، باطن است یا ظاهر است؟ این جا به نحو شبهه مفهومیّه برای انسان شک می‌کند که این مرز، باطن است یا ظاهر است. یا در ناف مثلاً شک می‌کند انسان این بالاخره خلل و فرجی که هست و این چیزهایی که در ناف هست، این داخل، ظاهر حساب می‌شود یا باطن حساب می‌شود. در باب غُسل هم احتیاج به این بحث هست که آن جا اگر چرکی، کثافتی خب گاهی در اثر مرور زمان هم آن‌ها به صورت جرم‌های خیلی سنگین در می‌آیند در اثر این که آن شکاف‌هایی که در ناف هست آن‌ها شستش برای افراد مشکل است و ممکن است نشورند و یک جرم‌های سنگینی آن جا تولید می‌شود. خب این جا برای غُسل چه طوری می‌شود؟ باید این‌ها را در بیاورند، در بیاورند. باطن و ظاهر این‌ها چه می‌شود. فلذا این بحث هم در باب اغسال و مطهّرات حدیثی مطرح است و هم در این جا.

پس بنابراین تارّه این مشکوک کونه باطناً أو ظاهراً به خاطر شبهه موضوعیه است، حدود ظاهر و باطن برای ما روشن است، مصداق الان در اثر تاریکی و این‌ها متوجه نشدیم. و آخری شبهه مفهومیّه است.

در این جا ابتدائاً من یک نظر را بیان می‌کنم اقوال این جا متعدد است فعلاً اقوال را بیان نمی‌کنم فقط یک قول با ادله‌اش را بیان می‌کنم تا زمینه فراهم بشود برای این که بعد ان شاءالله اقوال متعددی که هست این جا بیان بکنم.

قول اول: قول به نجاست (28:30)

قد یقال که در این موارد چه در شبهه موضوعیه‌اش، چه در شبهه مفهومیّه‌اش باید حکم به نجاست بکنیم. چه قائل بشویم به این که باطن یتنجس، چه قائل بشویم به این که باطن لایتنجس. علی جمیع المبانی و علی جمیع الاحتمالات باید بگوییم این جا یتنجس.

سؤال: ...

جواب: آن مورد ملاقات هر جا هست باید بگوییم تنجس دارد.

سؤال: ...

جواب: شک داریم دیگر. همان جایی که خورده باید بنا بر نجاستش بگذاریم. همان جایی که شک داری باطن است یا ظاهر است باید بنا بر نجاستش بگذاری.

دلیل این قول: (29:31)

و الوجه فی ذلک این است که شما تارَةً قائل می‌شوید به این که باطن یتنجس کالظاهر. خب اگر این را قائل شدید بالاخره این شک شما اثری ندارد این جا. بالاخره این یا باطن است یا ظاهر است و در هر صورت دیگر نجس شده. پس نجس شده و با زوال هم نمی‌توانید بگویید پاک است، چرا؟ چون نجاستش را که می‌دانید و شک در این دارید که پاک شده با زوال یا نه. اگر باطن باشد، با زوال پاک شده، و اگر ظاهر باشد، با زوال پاک نشده، شبهه شبهه‌ی موضوعیه است و حکمیه نیست، استصحاب هم قولاً واحداً در آن جاری است. چون به شارع بر نمی‌گردد. ما در اثر اشتباه امور خارجیه نمی‌دانیم این الان چیست. پس بنابراین نجاستش معلوم است و استصحاب می‌کنیم بقاء نجاست را حتی بعد زوال العین. این اگر قائل بشویم به این که باطن یتنجس مطلقاً. پس آن بحث این که باطن و ظاهر یتنجس أو لا، در این جا یکی از جاهایی است که اثرش ظاهر می‌شود. یکی از موارد ظهور اثر همین جا است.

و اما اگر قائل شدیم به این که باطن لایتنجس. خب این جا بعضی به این شبهه افتادند، این جوری مسأله را زود محاسبه کردند گفتند اشکال ندارد و پاک است. چرا؟ چون ما نمی‌دانیم الان این جا نجس است یا نه. اگر باطن است که نجس نیست، اگر ظاهر است نجس است، ما شک داریم. پس علم به تحقق نجاست پیدا نمی‌کنیم. شاید باطن باشد، اگر باطن باشد که نجس نمی‌شود. پس می‌گوییم ما قبلاً پاک بودیم و حالا شک داریم نجاست و تنجسی برای ما پیدا شده بر بدن ما یا نه، می‌گوییم نه. علم پیدا نمی‌کنیم. چون شاید این اصابه کرده باشد به باطن و باطن همه که لایتنجس. این یک حساب سر انگشتی زود قضاوت کردنی است. اما محقق خوبی دقت فرموده، فرموده نه. در این صورت چه در شبهه موضوعیه‌اش، چه در شبهه مفهومی‌اش باید قائل به نجاست بشویم.

اما اگر شبهه‌مان شبهه مفهومیه باشد به خاطر این که ما دلیل داشتیم که فرمود «یغسل کل ما اصابه ذلک الماء» هر چیزی که آن آب به آن اصابه کرده شما باید بشوری. خب این شامل همه چیزها می‌شد؛ ظاهر و باطن، یک دلیل منفصل داشتیم آمد استثناء کرد و گفت باطن را لازم نیست بشوری. این دلیل منفصل ما اجمال دارد، مردد بین اقل و اکثر است. این مرز دهان و حلق شک داریم داخل در ظاهر است یا باطن است. آن دلیل یغسل کل ما اصابه که گرفتیش، دلیلی که می‌گوید باطن لایتنجس نمی‌خواهد بشوری، شک داریم می‌گیرد یا نه. بنابراین وقتی عام ما مخصّص مجمل دائر بین اقل و اکثر داشته باشد حکمش چیست که در اصول خواندیم؟ به قدر متیقن تخصیص می‌زنیم و در مازاد به عموم باید مراجعه کنیم. پس در این جا ما به یغسل کل ما اصابه باید مراجعه بکنیم و باید بشوریم و بگوییم نجس است چون مخصّص ما مجمل است، مردد بین اقل و اکثر است. مثل این که گفت اکرم کل عالم، و بعد گفت لا یتکرم الفساق من العلماء. فساق مردد شد معنایش بین خصوص مرتکب کبیره یا اعم از مرتکب کبیره و صغیره. آن جا چه می‌گوییم؟ می‌گوییم در مرتکب صغیره باید اکرام بکنیم. چون قدر متیقنی که خارج شده مرتکب کبیره است اما مرتکب صغیره معلوم نیست. بنابراین مرجع ما می‌شود عموم عام، این جا هم همین طور می‌شود.

سؤال: ...

جواب: مخصّص آن دلیلی است که می‌گفت باطن را لازم نیست بشوری پاک است.

سؤال: ...

جواب: بله. کنارش که نبود، کنار یغسل کل ما اصابه که نداشتیم چنین چیزی.

سؤال: ...

جواب: این‌ها فرمایشات محقق خویی است داریم می‌گوییم. این‌ها فرمایشات ایشان است داریم عرض می‌کنیم چون شاید محققانه‌ترین مطلب در این باب فرمایشات ایشان است که این را محور قرار دادیم تا حالا بعد ببینیم افکار بعد چه می‌شود.

سؤال: رفع ابهام هم می‌کنند ...

جواب: نه رفع ابهام با عموم نمی‌کند.

و اما اگر شبهه موضوعیه باشد، در این جا هم ایشان می‌فرماید مرجع ما باز آن عموم عام است. این جا یک دقتی بکنید توضیح بدهم.

این جا ایشان می‌فرماید اصل موضوعی وجود دارد، اصل منقح موضوع وجود دارد.

توضیح ذلک این که ما یک دلیل داشتیم که می‌گفت: «یغسل کل ما اصابه ذلک الماء»، و یک مخصّص داشتیم که می‌گفت «الباطن لایتنجس، لایجب الغسل فیه». این مخصّص منفصل یک عنوانی به آن عام ما می‌دهد که در اصول بیان شده. مخصّص همیشه چه کار می‌کند؟ یک عنوان به عام می‌دهد. یعنی مثلاً اگر مولی گفت اکرم کل عالم، و بعد گفت لانکرم الفساق من العلماء. مردم می‌گویند پس آن اکرم العالم موضوعش چیست؟ عالمی که فاسق نباشد. موضوعش این است. پس موضوع در عام می‌شود مرکب از آن که در خود عام ذکر شده و عدم آن عنوانی که در خاص ذکر شده. ما برای این که موضوع یک دلیلی را بفهمیم وجود دارد یا نه دو راه یا سه راه داریم. یکی این که هر دو جزء موضوع را، تمام اجزاءمان را بالوجدان احراز کنیم. دوم این که تمام اجزاء موضوع را به تعبد احراز کنیم، سوم این که بعضی را بالوجدان و بعضی را بالاصل. همه این‌ها موضوع را مشخص می‌کند و حکم تطبیق می‌شود در تمام این موارد. گاهی هر دو موضوع را بالوجدان احراز می‌کنیم مثل این که شخصی را می‌شناسیم که مرد است و عادل است. خب صلّ خلف العادل، الرجل العادل موضوع را بالوجدان احراز کردیم. یک وقت هست که بخشی را بالوجدان و بخشی را بالاصل مثل این که مرد بودنش که برای ما روشن است، عادل بودنش شک داریم ولی قبلاً می‌دانستیم عادل بوده، استصحاب بقاء عدالت می‌کنیم. کلاً جزئی الموضوع به ضمّ وجدان به اصل درست می‌شود. وقتی هم بعضی وقت‌ها هست هر دو تا با اصل درست می‌شود. مثل این که یک مایعی داشتیم که این آب بوده حالا نمی‌دانیم این مضاف شده یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء آیتش را و می‌گوییم حالا هم آب است، قبلاً پاک بوده حالا استصحاب بقاء پاکیتش را، چون آب پاک یُطَهَّر. آب بودنش را با استصحاب، و پاک بودنش را هم با استصحاب درست می‌کنیم. هر دو جزء موضوع را با اصل درست می‌کنیم. حالا در مانحن فیه یک جزء موضوع بالوجدان است. «ما اصابه». به وجدان می‌دانیم که این اصابه کرده به این گُل. منتها حالا به خاطر شبهه موضوعیه نمی‌دانیم این گل باطن است یا ظاهر است. خب استصحاب عدم ازلی می‌گوید این یک وقتی که باطن نبوده و حالا هم باطن نیست. کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارد می‌گوید این موجود یک موقع قبل الوجودش که باطن نبود، چون این یک زمانی موجود نبود و لذا در اثر این که موجود نبود، صفتش هم نبود که باطن باشد.

سؤال: ...

جواب: ظاهر حکم ندارد. حکم نرفته روی ظاهر. حکم رفته روی چه؟ روی چیزی که اصابه و لم یکن باطناً. همین است.

پس بنابراین شما الان این جا چه کار می‌کنید؟ یک جزء موضوع را بالوجدان احراز کردید که لاقا آن ماء با این جا. جزء دومش را هم به استصحاب عدم ازلی که این جا لم یکن باطناً، پس یک جزء بالوجدان، و یک جزء بالاصل اثبات شد، پس دلیل موثقه عمار می‌گیرد این را. بنابراین هیچ فرقی بین شبهه مفهومی و شبهه موضوعیه وجود ندارد. هیچ فرقی بین این که شما قائل بشوید به این که الباطن یتنجس أو لایتنجس وجود ندارد. پس تمام این تفصیلات و اقوالی که بعضی‌ها گفتند که اگر آن مبنا را قائل بشویم یتنجس، و آن مبنا را قائل بشویم لایتنجس. فرق بین شبهه موضوعیه یا مفهومی گذاشتند، این‌ها اصلاً به خاطر این است که محاسبه را درست انجام ندادند. این محاسبه این جوری که انجام می‌شود، در تمام موارد باید بگوییم حکم به نجاست می‌شود.

این فرمایش این محقق بزرگوار است تا ببینیم آیا تمام است یا نه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.